

مقایسهٔ بنمایه‌های پایداری نسیم شمال و صالح محمود هُواری

محسن پیشوایی علوی*

استادیار دانشگاه کردستان

مسعود باوان‌پوری**

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۵/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱۳)

چکیده

ادبیات پایداری واکنش فکری - فرهنگی ملت‌های تحت سلطه است. ملت‌ها با اینکه از جغرافیا، فرهنگ، منش و آرمان‌های مختلف برخوردارند، اما بنمایه‌های ادبیات پایداری در جای‌جای دنیا در اغلب موضوع‌ها، جهت‌گیری واحدی را دنبال می‌کند. پژوهش حاضر بر آن است تا با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مکتب امریکایی ادبیات تطبیقی، بنمایه‌های ادبیات پایداری را با محوریت دیوان «باغ بهشت» نسیم شمال، شاعر دورهٔ مشروطه در ایران و دیوان «مرایا الیاسمین» صالح هُواری، شاعر معاصر فلسطینی، که هر دو از شاعران متعهد در قبال سرزمین و مردم خود هستند، با هم مقایسه نماید و بیش از پیش زوایای پنهان و ناگشودهٔ ادبیات پایداری را در ایران دورهٔ مذکور و فلسطین معاصر بنمایاند. از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش آن است که نسیم شمال اندیشه‌های خود را در مقولهٔ مبارزه و پایداری با زبان صریح و آشکار بیان کرده است و صالح هُواری به زبان رمز و اشاره.

واژگان کلیدی: ادبیات پایداری، بنمایه، باغ بهشت، مرایا الیاسمین، نسیم شمال، صالح محمود هُواری.

* E-mail: mpishvaii@gmail.com (نویسندهٔ مسئول)

** E-mail: masoubavanpouri@yahoo.com

مقدمه

یکی از علوم ادبی معاصر، ادبیات تطبیقی است. این علم به بررسی آثار برجسته ادبی جهان می‌پردازد و در آن «از نحوه انتقال آثار ادبی یک ملت به ادبیات دیگر ملت‌ها سخن گفته می‌شود. انتقال آثار ادبی، گاه در حوزه واژه‌ها و موضوع‌هاست و گاه در حوزه تصاویر و قالب‌های مختلف بیانی، مانند قطعه، قصیده، نمایشنامه و امثال آن و گاه در حوزه احساس و عواطف است» (ندا، ۱۹۷۳م: ۲۶). این شاخه از ادبیات با «شناساندن میراث‌های تفکر مشترک» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۴) و گشودن دریچه‌های جدیدی از ادبیات به روی خوانندگان، مَهر پایانی بر خود مهم‌بینی ادبی می‌نهد و معیار نسبتاً دقیقی برای تعیین جایگاه و وزن ادبیات ملی یک کشور به حساب می‌آید.

ظهور ادبیات تطبیقی از پیامدهای نهضت فکری و علمی اروپاست که در اوایل قرن نوزدهم برای اولین بار در فرانسه و به منظور بررسی روابط ادبی میان یونان و روم و ادبیات اروپا به طور کلی، به‌ویژه ادبیات فرانسه شکل گرفت و آنگاه به بررسی ادبیات نوین اروپا با ادبیات یونان و روم تعمیم یافت. در این مکتب، تنها به مقایسه میان ادبیات ملی کشورهای پراخته می‌شود که زبان‌های متفاوتی دارند و میان آنها پیوندهای تاریخی و تأثیر و تأثیرپذیری متقابل در زمینه‌های فکری و ادبی وجود دارد. یکی دیگر از این مکتب‌ها، مکتب آمریکایی است که همزمانی و ارتباط تاریخی میان دو زبان و تأثیر و تأثر آنها از یکدیگر را اساس مطالعه نمی‌داند، بلکه همخوانی فکری بین انسان‌ها را در مناطق مختلف جهان، مبنای مطالعات تطبیقی بین دو زبان قرار می‌دهد و «آن را در روش واحدی» محصور نمی‌کند (ر.ک؛ مکی، ۱۹۸۷م: ۱۹۶). این تعریف، حد و مرزی را در ادبیات تطبیقی به رسمیت نمی‌شناسد و مطالعه ادبیات به عنوان یک کلیت و مقایسه آن با هنرها و علوم و معارف انسانی را ممکن می‌داند.

با توجه به تعریف و معیار مذکور، ادبیات پایداری را در اندیشه دو شاعر فارسی و عربی با هم مقایسه نموده‌ایم: نسیم شمال و صالح هواری. اولی شاعر عصر مشروطه و یکی از آزادی‌خواهان این دوره می‌باشد و در این باب، آثار زیادی از خود به جای گذاشته است و دیگری صالح محمود هواری از شاعران معاصر فلسطین که تاکنون چند مجموعه شعری از او منتشر شده است. در این مقایسه، از شاعر اول، دیوان *باغ بهشت* و از شاعر دوم، دیوان *مرايا* / *الیاسمین* را اساس پژوهش قرار داده‌ایم.

۱- پیشینه پژوهش

درباره نسیم شمال چند مقاله نوشته شده است که مهم‌ترین آنها چنین است: قاسم صحرائی و علی نظری (۱۳۸۶) در مقاله «بازتاب مشروطیت در اشعار نسیم شمال و احمد شوقی» در شماره هشتم از مجله پژوهش زبان و ادبیات فارسی، مشروطه‌خواهی را در شعر این دو شاعر بررسی نموده‌اند. افسانه وارسته‌فر، دلشاد عامری و افسر افشاری نادری (۱۳۸۹) در مقاله «تصویر جامعه در اشعار سید اشرف‌الدین گیلانی» در شماره دهم از مجله پژوهشنامه فرهنگ و ادب (سال ششم)، به بررسی اوضاع اجتماعی در دیوان نسیم شمال پرداخته‌اند. ایناس عبدالعزیز (۱۳۹۰) در مقاله «التأثیرات الغریبۃ والشرقیة فی أدب الأطفال عند نسیم شمال؛ گلزار ادبی نمودجاً»، در مجله اضاءات نقدیه، شماره اول از سال اول، حکایات عامیانه در دیوان نسیم شمال را بررسی و به آسانی این زبان برای آموزش کودکان اشاره کرده است.

درباره صالح هواری در مجله سوره (۱۳۸۷، شماره ۴۱: ۱۲۱) مقاله‌ای با عنوان «جستاری در شعر پایداری لبنان و فلسطین» به چاپ رسیده که در آن ترجمه قطعه کوتاه «بیست و سه گل» از هواری دیده می‌شود و موسی بیدج نیز همان قطعه را در روزنامه رسالت (۱۳۸۹، شماره ۷۰۳۴: ۱۹) ترجمه و چاپ کرده است. مسعود باوان‌پوری (۱۳۹۱) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «بررسی جلوه‌های ادبیات پایداری در شعر صالح محمود هواری» در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه کردستان، برخی از مفاهیم و عناصر پایداری را در سه دیوان *مرایا الیاسمین* و *مقاله الغیم للشجر* و *لا تکسر النای* صالح هواری بررسی کرده است. جز این موارد، مطالب یا مصاحبه‌هایی کوتاه با این شاعر در اینترنت ثبت است که در آنها به کلیاتی از تجربه شعری او اشاره رفته است. از آنجا که نسیم شمال و صالح هواری هنر شاعری خود را وقف وطن و مبارزه با استبداد و استعمار کرده‌اند و از نظر محتوا، عناصر و زبان شعری به هم شباهت‌هایی دارند و تاکنون درباره ابعاد این شباهت‌ها مقاله‌ای نوشته نشده است. لذا ضرورت ایجاد می‌نماید در باب عناصر اصلی بنمایه‌های این دو، پژوهشی مستقل انجام گیرد تا از این طریق بتوان هم نقش آنها را در رشد و بالندگی ادبیات پایداری شناخت و همراهی به درک افکار و اندیشه‌های آنها باز نمود.

۲- هدف، پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش

این پژوهش در تلاش است تا بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی به بررسی مضامین انقلابی شعر نسیم شمال و صالح محمود هواری بپردازد تا افق‌های جدیدی را در مقوله پایداری به روی خوانندگان و علاقمندان به ادبیات فارسی و عربی بگشاید و نحوه تفکر و روش رویارویی هر یک را به نمایش گذارد و به پرسش‌های اساسی زیر پاسخ دهد:

- عناصر اصلی مبارزه و پایداری از نگاه دو شاعر کدام است؟

- شباهت‌ها و تفاوت‌های فکری و ادبی دو شاعر چگونه و در چه مسائلی است؟

فرضیه‌هایی که پژوهش در پی اثبات آن است، به قرار زیر است:

- وطن‌دوستی، اعتراض به اختناق، امید به آینده مطلوب، دعوت به اتحاد و یکپارچگی، از عناصر اصلی تفکر دو شاعر است.

- هر دو شاعر، متعهد و انقلابی و نسبت به وطن و مردم خود را مسئول می‌دانند، اما در نحوه تبیین اندیشه و مضامین مورد نظر و نیز اسلوب ادبی به زبان یکسانی عمل نکرده‌اند.

۳- نسیم شمال (۱۲۸۷-۱۳۵۲ق.) و صالح محمود هواری (۱۹۳۸ م.)

نسیم شمال در عصری آلوده به ستم و حق‌کشی زندگی می‌کرد. او سعی نمود با قلم خویش مردم را از خواب غفلت بیدار سازد؛ زیرا «دردآشنای زمانه خویش بود و قلمش را در این طریق و جانش را در این مسیر فرسود» (شیخ‌لوند، ۱۳۸۴: ۳۵۴). صداقت، سادگی بیان، صراحت و شهامت در مبارزه با استبداد و جهل و ریاکاری از ویژگی‌های شعری و ادبی اوست. اگرچه اشعارش فاقد غنای ادبی و جوهر شعری لازم است، اما سادگی و صمیمیت آن که از عمق وجود شاعر جوشیده است تا حدودی این کمبود را جبران کرده است (ر.ک؛ روزبه، ۱۳۸۱: ۱۲۷). نسیم در شعرش کوشیده تا مسائل روز جامعه و جهان، روابط انسانی و انتقادهای سیاسی و اجتماعی مردم را که بیشتر با دستمایه طنز و هجو همراه است، فریاد زند. زبان شعری او «زبان و فرهنگ مردم درگیر در انقلاب بود» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۰: ۳۸). در عصر مشروطه، با وجود شاعرانی چون او، مضامین آزادی، وطن‌دوستی و عدالت‌خواهی در قالب‌های سنتی و نو رونق یافت و شعر به میان مردم رفت و هوایی تازه در شریان ملت جاری شد (ر.ک؛ حسینی کازرونی، ۱۳۸۹: ۱۱۷). اشعار نسیم اغلب سیاسی- فکاهی و در دفاع از استقلال وطن

و مقابله با استبداد، وطن‌فروشی، جهل، ریاکاری و بی‌فرهنگی است و بدین گونه سال‌ها، عشق و علاقهٔ مردم آزادی‌خواه را به خود برانگیخت (ر.ک؛ روزبه، ۱۳۸۱: ۱۲۷).

صالح محمود هواری در روستای سمخ، از توابع طبریهٔ فلسطین دیده به جهان گشود. با غصب سرزمین‌های فلسطین به دست اشغالگران به همراه خانواده به سوریه پناهنده شد و اکنون در این کشور به سر می‌برد. او چند دیوان شعری دارد؛ از جمله: «الدم یورق زیتوناً» (۱۹۷۲ م.)، «المطر یبدأ العزف» (۱۹۷۷ م.)، «الموت علی صدر البرتقال» (۱۹۸۳ م.)، «بطیناً یمرّ الدخان» (۱۹۸۴ م.)، «أم أحمد لا تبیع مواویلها» (۱۹۹۰ م.)، «مرايا الیاسمین» (۱۹۹۸ م.)، «مقاله الغیم للشجر» (۲۰۰۰ م.) و «لاتکسر النای» (۲۰۰۶ م.). همچنین دو مجموعهٔ قصاید برای کودکان به نام‌های: «عصافیر بلادی» (۱۹۸۱ م.) و «هنادی تغنی» (۱۹۸۷ م.) نیز سه نمایشنامهٔ غنایی برای کودکان.

هواری از شاعران نوگرای شعر مقاومت است و تاریخ و تحولات معاصر فلسطین را به خوبی می‌شناسد. شعر او جلوه‌گاه تمثیل وجدان بیدار جامعهٔ فلسطین است که هم بازنمودی از احساس غربت اوست و هم زادهٔ عشق وی به آزادی فلسطین و تصویر هویت آن. هنر هواری شعریّت بخشیدن به ساده‌ترین اتفاقات و اشیاء و نیز دقت در ظریف‌ترین جزئیات رخدادهای سیاسی، اجتماعی و طبیعی است. «رمزگرایی»، بارزترین جنبهٔ شعر اوست، اما بیان وی، روان و الفاظ شعرش ملموس و برای مردم قابل فهم و شوق‌آفرین است و از آنجا که شعر او زبان فلسطین و تصویر درد و رنج آن است، می‌توان گفت زبان شعری وی، جمع میان واقع‌گرایی و رمزپردازی است.

۴- بنمایه در ادبیات پایداری

در سه دههٔ اخیر، دربارهٔ این نوع از ادبیات زیاد نوشته‌اند، اما اغلب به توصیف موضوع‌ها و ذکر کلیات اکتفا کرده‌اند. اگرچه ادبیات پایداری ریشه در گذشته‌های دور و دراز دارد و تاریخ آن در حقیقت، همان تاریخ ادبیات جهان است، ولی در عصر جدید با به‌کارگیری ابزار و تکنیک‌های مدرن از سوی زیاده‌طلبان و جهان‌خواران نوین، تجاوز به ملت‌ها و سلب حقوق آنها ابعاد گسترده‌تر و مخوف‌تری به خود گرفت تا جایی که اصطلاح «ادبیات پایداری و متعهد» به عنوان شاخهٔ جدیدی از ادبیات، در میان ملت‌های تحت ستم و افراد حق‌جو و آزادی‌خواه

متداول گردید و آثار ادبی تازه‌ای با محوریت حق و حقوق مردم و فریاد حق‌طلبی و ستم‌گریزی آنها و ستایش از مبارزان و عدالت‌خواهان به جهان ادبیات عرضه گردید.

استفاده از اصطلاح ادبیات پایداری از دیرباز معمول نبوده است. در غرب، سابقه بحث نظری در باب این موضوع، به جنگ به اصطلاح جهانی دوم و رویدادهای پس از آن، و در ایران به عصر مشروطه برمی‌گردد. در جهان عرب نیز برای اولین بار غسان کنفانی، نویسنده معاصر فلسطینی، نام مجموعه شعرها و داستان‌های شاعران و نویسندگان معاصر فلسطینی را «ادبیات مقاومت در فلسطین اشغالی» گذاشت و پس از آن، اصطلاح ادبیات پایداری رایج شد؛ «یعنی ادبیاتی که در پی آرمان فلسطین پدید آمد و صورت و معنای خود را از مفاهیم و اصطلاحات برخواسته از آن کسب نمود. بر این اساس، شعر پایداری فلسطین، شعری است که پس از آرمان فلسطین، همگام و همراه با مردم گام برداشت و به نوعی، تاریخ انقلاب فلسطین را به تصویر کشید» (میرقادری و کیانی، ۱۳۹۰: ۶۱۲).

بنمایه یا مضمون که هسته اصلی و جوهر هر متنی را تشکیل می‌دهد، جهت‌گیری فکری نویسنده را به نمایش می‌گذارد و اندیشه اصلی و مسلط آن متن را از آغاز تا پایان در بر دارد و هدف اصلی متن را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که اگر چنین نباشد، متن فاقد ارزش و اعتبار فکری و ادبی می‌گردد؛ به عبارتی، «بنمایه یا موتیف (موتیو) در ادبیات عبارت است از درونمایه، تصویر خیال، اندیشه، عمل، موضوع، وضعیت و موقعیت، صحنه، فضا و رنگ یا کلمه و عبارتی که در اثر ادبی واحد یا آثار ادبی مختلف تکرار می‌شود» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ذیل بنمایه). در تعریف دیگر گفته‌اند: «درون‌مایه، شخصیت یا الگوی معینی است که به صور گوناگون در ادبیات و هنر تکرار می‌گردد» (داد، ۱۳۷۵: ذیل بنمایه) و در آثار ادبی مترادف با «مسائل اصلی» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۸) و «محتوا و مضمون» مصطلح شده است (یاحقی، ۱۳۸۲: ۱۸).

جان‌مایه ادبیات پایداری، در دو جنبه داخلی و خارجی یا بین‌المللی قابل جمع‌بندی است. توجه حقانیت مردم، توصیف وضعیت موجود جامعه، ذکر آرمان‌های ملی و مردمی، ستایش فتوحات و بیان شجاعت مردم، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی حاکمان از ابعاد داخلی ادبیات پایداری است. در بُعد خارجی، جان‌مایه ادبیات پایداری اغلب به اموری برمی‌گردد که هویت و اصالت تاریخی مردمان مقاوم را نشان می‌دهد؛ شجاعت در برابر اشغالگری، ایستادگی قهرمانانه در برابر بیداد خارجی و استعمار سرمایه‌ملی، عکس‌العمل جدی و مناسب در مقابل بی‌اعتنایی

به ارزش‌ها، سنت‌ها، اخلاق، آداب و رسوم قوم و تخریب و استحاله‌شناسنامه فکری اعتقادی آنها، پافشاری بر اراده و عزت خود و در هم شکستن قید و قيود یأس و ناامیدی از پیروزی.

بر این اساس، ادبیات پایداری، ظهور توانایی‌های جمعی و مقاومت آنها در برابر هر آن چیزی است که به جمع بی‌اعتناست و وزن آن را در معادلات سیاسی و اجتماعی نادیده می‌گیرد. لذا مفهوم پایداری، یک ارزش تلقی می‌شود و در ژرف‌ساخت خود، نماد جلوه‌های مختلف درونی و بیرونی جامعه است (ر.ک؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۵، ج ۱: ۴۲) که ادیب را ملزم می‌سازد تا هنر خود را در پی «ایجاد تغییر و تحول مناسب» (اسماعیل، ۱۹۶۳: ۳۷۴) جامعه و ملت خویش به کار گیرد و به او هشدار می‌دهد که میزان تعهد او با میزان توجه وی به مسائل مردمی سنجیده می‌شود (ر.ک؛ ضیف، ۱۳۸۸: ۱۳). خاستگاه چنین ادبیاتی اعماق قلب ادیب و پاسخ به انگیزه‌های درونی اوست و انتخاب، اقدام مثبت و آگاهی به مسئولیت و مشارکت آگاهانه اجتماعی (ر.ک؛ ابوحافه، ۱۹۷۹: ۱۳) از لوازم دیگر آن است.

۵- بنمایه‌های پایداری در شعر دو شاعر

این دو ادیب متعهد شعر خویش را وسیله آزادی ملت خویش قرار داده‌اند. بیان عناصر اصلی شعر آنها و تشابه موجود در هر یک از این عناصر چنین است:

۵-۱) وطن دوستی

از زمینه‌های تفکر در شعر پایداری، عشق به میهن است. وطن، زادگاه و مکانی برای حفظ اموال، ناموس، عزت و شرف انسان است و به همین سبب، یکی از نشانه‌های خردمندان، دلدادگی به وطن است. محبت به وطن در اسلام نیز مورد تأیید قرار گرفته است، چنان‌که از پیامبر^(ص) روایت شده است: «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» (حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱: ۱۱). حضرت علی^(ع) نیز عامل آبادی سرزمین‌ها را «عشق» به آنها دانسته است: «عُمِّرَتِ الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ» (ابن‌شعبه حرّانی، ۱۴۰۴ق: ۲۰۷ و مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷۵: ۴۵). سرزمین برای شاعر، همه‌چیز است و وی وظیفه خویش می‌داند که با زبان خویش به دفاع از آن پرداخته است و علاقه درونی خود را نمایان ساخته است. در ابیات زیر، نسیم شمال ناراحتی خویش را درباره وطن ابراز داشته است و آن را به‌سان یوسف^(ع) دانسته که در دهان گرج اجل، بی‌کس و تنها مانده است:

«ای غرقه در هزار غم و ابتلا، وطن
 ای در دهان گرگِ اجل مبتلا، وطن
 ای یوسف عزیزِ دیارِ بلا، وطن
 قربانیان تو همه گلگون‌قبا، وطن
 بی‌کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن»
 (حسینی، ۱۳۶۵: ۴۶-۴۷).

او اغلب از وطن با واژه «مادر» یاد می‌کند و غم و اندوه خویش را از غارت شدن اموال و سرمایه‌مائی بیان کرده است و به دلیل این مصیبت، همه، به‌ویژه نوجوانان کشور را ماتم‌زده دانسته است و وطن را بی‌بارو یاور می‌داند:

«عریان ز چیست پیکرت ای مادر عزیز؟!
 کو لعل و گنج گوهرت، ای مادر عزیز؟!
 شد خاک تیره بسترت ای مادر عزیز!
 نوباوگان تو ز غمت در عزا، وطن
 بی‌کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن»
 (همان).

وی اندوه و افسوس خود را به خاطر تغییراتی که در کشور «کاووس کیانی» (مظهر قدرت) بیان می‌دارد و در ادامه، از رمز سود می‌برد و معتقد است که «زاغ» و «زغن» بر جای «بلبل» تکیه زده‌اند. بلبل «در سراسر جهان به زیبایی آواز مشهور است. این پرنده که تمام شاعران آن را رامشگر عشق می‌خوانند، تمام احساسات را جان می‌بخشد و در ارتباط نزدیک با عشق و مرگ است» (شوالیه و گریبان، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۰۳-۱۰۴) و «زاغ اغلب به عنوان صفت آدم پرحرف و دزد به کار می‌رود که این دو صفت دقیقاً از رفتار این پرنده ناشی می‌شود. همچنین نمادی از شومی است و دیدن آن، علامت نحوست است» (همان، ج ۳: ۴۲۷-۴۲۸):

«ای دل غافل بر احوال وطن خون‌گریه کن
 خیز ای غافل به این دشت و دمن خون‌گریه کن
 ای دریغ! دستخوش شد کشور کاوس کی
 آه و واویلا که عمر مملکت گردید طی
 جان رطل جام می‌غولان نهادستند پی
 جای بلبل تکیه زد زاغ و زغن، خون‌گریه کن»
 (حسینی، ۱۳۶۵: ۱۶۵-۱۶۶).

صالح هواری نیز در اظهار علاقه شدید به وطن، به مانند نسیم شمال از واژه مادر به عنوان

رمز بهره برده است و غم و غصه خویش را برای وطن از دست رفته با این واژه بیان کرده است. سپس با ذکر «زیتون» و «انجیر» که هر دو نماد فراوانی، برکت، جاودانگی، فهم برتر و گاه باروری پس از مرگ هستند، در آرزوی روزی است که وطن روی آرامش و امنیت به خود ببیند و هیچ گاه دچار خیانت نشود:

«وَأَنَا يَا أُمَّي أَبْتَهَلُ إِلَى حَزْنِكِ
أَسْتَقْوِي بِالْحَزْنِ عَلَيْهِ
وَأَقُولُ وَفِي الْقَلْبِ شَجُونٌ... وَشَجُونٌ:
بَاعُوكِ وَقَالُوا هَذَا زَمَنٌ مَلْعُونٌ
وَالزَّيْتُونِ... وَزَيْتُونِ الْحَبِّ
وَهَذَا الْقَمَرِ الْمَطْعُونُ
مَا حُنَّاكَ وَلَا نَتَصَوَّرُ يَوْمًا
أَنَا سَنَخُونُ» (هواری، ۱۹۹۸م: ۲۱).

یعنی؛ «ای مادرم! بر اندوهت زاری می‌کنم.

با حزن بر آن، نیرو می‌گیرم
و با اندوه فراوان دلم می‌گویم:
تو را فروختند و گفتند این زمان ملعون است
و انجیر... و زیتون عشق
و این ماه زخمین
به تو خیانت نکردند و تصور نمی‌کنیم روزی را
که ما خیانت خواهیم کرد».

هواری وطن را به‌سان محبوب خویش دانسته که هر نوع گریه و زاری در آن خونین شده است و اعلام می‌کند که آیا کسی هست که نور دزدیده شده را به پنجره بازگرداند؛ پنجره‌ای که نماد رهایی و روزهای پُر امید آینده است. سپس مردم را به سبب اینکه مبارزه نمی‌کنند، سرزنش کرده است و از غبار تفنگ آنان سخن گفته که کنایه از استفاده نکردن از آن است:

«يا حبيبي كُلُّ سِرِّ فَيْكٍ يُدْمِي
هَكَذَا صَاحَ الْمَغْتَى
مَنْ يَعِيدُ إِلَى التَّوْفِذِ ضَوْءَهَا الْمَسْرُوقَ

يا قمرَ الجنوبِ! تأخَّرَ التفاحُ

هذا العامُ

ولم تحملْ عذارى التبعِ

غيرَ الدَّمعِ تجرى تحتهُ الألغامُ

ويا نارَ الجنوبِ! بأى قافلةٍ

سنربطُ نبضنا؟!

قولى لمن ربطوا السفينةَ بالغبارِ وأبحروا:

كيفَ اللّجوءِ إلى بنادقكم

على صدأ الغبارِ تنام؟! «همان: ۴۲».

یعنی؛ ای محبوبم! تمام رازها در تو خونین است.

این گونه آوازخوان فریاد برآورد:

چه کسی به پنجره‌ها، نور به سرقت رفته‌اش را بازمی‌گرداند؟

دزدیده‌شده‌اش را

ای ماه جنوب! درخت سیب نشکفت

امسال

و شکوفه‌های تازه خاکستری به بار ننشانند،

جز اشکی که در زیر آن، بمب‌ها جاری است

و ای آتش جنوب! با کدامین قافله

نبضمان را خواهیم بست؟!

بگو به کسانی که کشتی را به غبار بستند و دریانوردی کردند:

چگونه به تفنگ‌هایتان پناه می‌برید؟

که در غباری زنگ‌آلود به خواب رفته‌اند؟!».

دل‌بستگی او به وطن تا آنجاست که سرزمین فلسطین را مقدّس و آن را معبدی می‌داند که دشمنان با نفوذ بدان می‌خواهند آن را ویران سازند، لذا شهیدان زیادی از کوچک و بزرگ در پیشگاه آن قربانی شده‌اند تا این معبد با گل‌های سرخی که نماد تولّد دوباره است، پایدار و زنده بماند:

«تلكَ هي الأرضُ تزَيَّنُ هودجها

لتسافرَ نحوَ قيامتها

هل تأذنُ لي يا أحمدُ،

أن أُتيممَ بصعيدِ حجارتيها؟!

غزّةُ معراجك يا أحمدُ!

فاهبطُ فوقَ مآذنها

واعقلُ وردتَكَ الحمراء

إليها وتوكلُ

لا تتهمَ البحرَ بسوءِ النيةِ

وإبحثُ عن ثقبِ غامضُ

يتسللُ منه الموجُ ليخطفَ أحلاماً

شاغبتَ كثيراً كي تبنيها

أطعمِ جوعَكَ للفقراءِ

لينضمُّوا اليومَ إليكُ

سيجيءُ قتالٌ آخرُ

في آخرِ درسٍ تتعلمُهُ

غزّةُ تركضُ نحوَكَ فامشِ إليها

ها هي تخبزُ أرغفةً للشهداءِ» (همان: ۵۶).

یعنی؛ «آن، سرزمینی است که کجاوہ‌اش را آراستہ است

تا بہ سوی قیامتش سفر کند

ای احمد! آیا بہ من اجازہ می‌دهی

با سنگ‌هایش تیمم سازم؟!

ای احمد! غزہ معراج توست

بالای گلدستہ‌های آن فرود آی و گل سرخت را بہ آن

ببند و توکل کن

بہ سوی آن توکل کن

دریا را بہ سوء نیت متہم مساز

و سوراخی نیافتنی جستجو کن
 که موج پیوسته از آن وارد می‌شود تا بر باید رؤیاهایی را که
 فراوان مبارزه کردی تا بنایشان سازی.
 گرسنگی‌ات را به فقیران بچشان
 تا امروز گرد تو آیند
 جنگی دیگر خواهد آمد
 در آخرین درسی که می‌آموزی.
 غزه سویت می‌دود، به سویش برو.
 آری، قرص‌های نان را برای شهیدا می‌پزد».

۲-۵) اختناق و نبود آزادی

در نظام‌های مستبد و خودکامه و بیدادگر، خفه کردن فریادها و اعتراض‌ها در گلو و نیز جلوگیری از آزادی تفکر و عمل یک قانون نانوشته است: «در یک چنین نظام‌هایی، شکنجه، زندان، خفه کردن فریادها در گلو، تبعید و ترور، قانون است» (سنگری، ۱۳۷۷: ۳۹). شاعر گاهی این مضمون را آشکارا به شعر آورده است و گاهی از نماد بهره برده است. نسیم شمال فشار و محدودیت حاکم را به اشکال گوناگون به تصویر کشیده است. گاهی نبودن آزادی را در جامعه در قالب یک گفتگوی خیالی چنین بیان کرده است:

«دست مزن، چشم بیستم دو دست راه مرو، چشم دو پایم شکست
 حرف مزن، قطع نمودم سخن نطق مکن، چشم بیستم دهن»
 (حسینی، ۱۳۶۵: ۲۱).

گاهی نیز به خاطر خشم، ناراحتی و دل‌تنگی از اوضاع آشفته و قیدوبندهای حاکم بر قلم‌ها و ترس از عواقب ناشی از بیان واقعیت تلخ وطن و تهدیدهایی که متوجه اوست، چنین داد سخن داده است:

«ز بخت خویش نالانم، نمی‌دانم چه بنویسم
 از این اوضاع حیرانم، نمی‌دانم چه بنویسم
 قلم در دست بگرفتم، نویسم از وطن شرحی
 مثال بید لرزانم، نمی‌دانم چه بنویسم

برای یوسف گلچهر در بازار پُروحشت،
 اسیر چنگ گرگانم، نمی‌دانم چه بنویسم»
 (همان: ۹۶).

او وقتی حاکمیت زور و نادیده گرفتن حق بیان را فراگیر می‌بیند، از افراد می‌خواهد که از اوضاع شکایت نکنند، یادی از پادشاهان پرافتخار گذشته نمایند، سخنی در انتقاد از بزرگان نگویند و تمجیدی از وطن بر زبان نیاورند. برای بیان این منظور، از نماد «الولو» بهره می‌برد:

«بچه‌جون داد مکن الولو میاد	داد و فریاد مکن، الولو میاد
خفه شو، الولو میاد می‌بردت	در لب آب روان می‌دردت
لقمه‌لقمه سَرِ پا می‌خوردت	از وطن یاد مکن، الولو میاد
بچه‌جون داد مکن، الولو میاد	
از بزرگان همه تنقید مکن	یاد از رستم و جمشید مکن
از وطن این همه تمجید مکن	وصف اجداد مکن، الولو میاد
بچه‌جون داد مکن الولو میاد	

(همان: ۱۰۶-۱۰۷).

در جای دیگر، از قلم که نمادی برای آزادی است، آشکارا می‌خواهد که به سان حضرت یوسف^(ع) در کنج زندان و به سان یعقوب^(ع) در بیت‌الأحزان صبر پیشه کند و چیزی نگوید؛ زیرا در کشوری که آزادی نیست، قلم جایگاهی ندارد و فریادی که از حلقوم او برمی‌خیزد، گوشی را نمی‌نوازد:

«ای قلم تا می‌توانی در قلمدان صبر کن
 یوسف‌آسا سال‌ها در کنج زندان صبر کن
 همچو یعقوب حزین در بیت‌الأحزان صبر کن
 کور شو، بیرون نیا از شهر کنعان ای قلم!
 نیستی آزاد در ایران ویران ای قلم!»
 (همان: ۱۶۱).

صالح هواری به اقتضای محیط خویش بیشتر از نماد بهره گرفته است و به اختناق و نبود آزادی بیان اشاره نموده است. او لب‌هایش را به سان دو گنجشک تشنه در قفس دانسته است؛ قفسی که نماد و علامت زندان است و دستانش را به دو کاروان خسته از درد نخلستان تشبیه

کرده است، سپس به نهر اشاره نموده که بر وی نگهبانانی گماشته‌اند؛ نهری که سکون و خستگی ندارد و این همان مبارز و انقلابی است که برای رهایی وطن از اسارت تلاش می‌کند. او که قصد بازسازی وطن دارد، خود را به سان نهر، گرفتار و در بند و در ادامه از نهر می‌خواهد که به وی بپیوندد تا بتواند مملکت خویش را آباد سازد. باران نماد خیر، نیکی، برکت و نگهبان، نماد دژخیمان اسرائیلی است:

«شَفَتَايَ عُصْفُورَانِ فِي قَفْصِ الْغَلِيلِ

وَبَدَايَ قَافِلَتَانِ مِنْ وَجَعِ النَّخِيلِ

يَا أَيُّهَا النَّهْرُ الْجَمِيلُ!...

لَكَأَنَّ فِي عَيْنَيْكَ سِرًّا غَامِضًا

مَمَّنْ تَخَافُ

قُلُّهُ... وَلَوْ فَصَلُوا الضَّفَافَ

عَنِ الضَّفَافِ

أَدْرِي بَأَنَّ عَلَيْكَ حِرَّاسًا

وَتَخْشَى أَنْ تَبُوحَ

مَنِّي اقْتَرَبُ

وَعَلَيْكَ يَا نَهْرُ الْأَمَانِ

أَنَا مِثْلَكَ اخْتَنَقْتُ خُطَايَ

وَأُرِيدُ أَنْ أُبْنِيَ

مِنَ الْأَمْطَارِ مَمْلَكَتِي

وَأَمْشِي دُونَ مَا قِيدِ

يُحَدِّدُهُ سِوَايَ» (هواری، ۱۹۹۸م: ۱۱-۱۳).

یعنی؛ «لب‌هایم، دوگنجشک‌اند، در قفس تشنگی

و دستانم، دو کاروان از درد نخلستان.

ای نهر زیبا!...

گویا در چشمانت سرتی پیچیده است.

از چه کسی می‌ترسی؟!

بگو... اگرچه مردم را از یکدیگر جدا نمایند.

می‌دانم که نگاهانانی بر تو گماشته‌اند.

می‌ترسی که بی‌پرده بگویی.

نزدیکم شو.

و ای نهر امنیت بر تو نگاهانانی گماشته‌اند.

من همانند تو گامه‌ایم به نفس افتاده‌اند.

می‌خواهم که بسازم

مملکت‌م را از باران‌ها

و بدون قید به حرکت درآیم؛

قیدی که دیگری تعریفش کند».

نهر که نمادی از فرد انقلابی است، هواری خود را همسان و همدرد وی دانسته است و از وضع موجود فغان سر داده است و می‌خواهد باران‌وار برای پایان دادن به آن اقدام نماید و سرزمین رؤیایی خویش را از عظمت و سربلندی انباشته سازد:

«مَنی اقترَبُ

وعلیک یا نهر الأمان

أنا مثلک اختنقتُ خطایُ

وأرید أن أبنی

مِنَ الأمطار مملکتی

وأمشی دونما قید

یحدده سوائُ

أنا مثلک احترقتُ بدایُ

وأرید أن أبکی

وأحلم مثلما تهوی رؤایُ

أنا مثل صمتک، یدفن الزلزالَ تحت جناحه

وأحبّ أن أدلی بأسراری

إلی وادی الخیالُ

لأشکل القممَ الّتی لاتنتهی» (همان: ۱۸).

یعنی؛ «کی نزدیک شوم؟

ای نهر امنیّت بدان
 من به مانند تو گام‌هایم نفس‌زنان است
 می‌خواهم بسازم
 از باران‌ها کشورم را
 و آزاد راه روم.
 دیگران محدودش می‌کنند.
 من به مانند تو دستانم سوخته است.
 می‌خواهم بگیریم.
 بردباری می‌ورزم، آن طور که رؤیاهایم دوست دارند.
 من مانند سکوت توأم که زلزله را زیر بالش پنهان می‌کند.
 دوست دارم اسرار را بگویم
 به صحرای خیال،
 تا قلّه‌های بی‌پایان بسازم».

۳-۵) امید به آینده روشن

امید و امیدواری عامل محرّکی برای نیل به آمل و اهداف عالی انسانی است. شاعر در پس ابرهای تیره یأس و سرخوردگی که آسمان چشمان مردم ستم‌دیده و جورکشیده را فراگرفته است، به روشنایی افق فردا نظر دارد و با نوید دادن به آینده روشن، بارقه‌های امید را در دل‌ها روشن نگه می‌دارد. اصولاً شعر انقلابی به آینده خوشبین است؛ زیرا انقلابی‌گری تلاش برای تغییر وضع موجود به وضع مطلوب است (ر.ک؛ النقاش، ۱۹۷۲م: ۳۴). از این رو، آینده بخشی از شعر شاعر است (ر.ک؛ بسیسو، ۱۹۸۸م: مقدمه). نسیم شمال دربارهٔ افتتاح مجلس سوم (شعبان ۱۳۳۲ هجری قمری) که پس از سال‌ها تلاش و مبارزهٔ فراوان حاصل شده، با بهره‌گیری از تخلص خود امید را در دل مردم زنده می‌کند:

«می‌شود دنیا به کام اهل ایران، ای نسیم!
 می‌نماید شادکامی هر مسلمان، ای نسیم!
 آفتاب معرفت گردد درخشان، ای نسیم!
 نورباران می‌شود این شهر تهران، ای نسیم!»
 (حسینی، ۱۳۶۵: ۲).

در ابیاتی ضمن تبریک تشکیل مجلس به مردم، امیدوار است که اوضاع شهرهای ایران بهبود یابد:

«دارم امید ایران شود خوب قزوین شود خوب، زنجان شود خوب
 کرمان و یزد و کاشان شود خوب تبریز و رشت و تهران شود خوب
 بهر خراسان مجلس مبارک»

(همان: ۹).

چنان‌که با بهره‌گیری از شعر سایر شاعران، به شیوه دیگری می‌کوشد مردم را به پیروزی نهایی حق بر باطل امیدوار سازد:

«هرچند که ما ذلیل گشتیم، در غصه و غم علیل گشتیم
 بی‌صاحب و بی‌وکیل گشتیم
 در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سفید است»
 (همان: ۱۵۲).

صالح هواری برخلاف نسیم شمال، از ستم و جور ظالمان خارجی می‌نالند که از گوشه و کنار در بخشی از فلسطین گرد آمده‌اند و آرامش و امنیت ندارند، لذا با ایجاد جزیره و دیوار میان خود و فلسطینی‌ها از ورود مایحتاج برای ساکنان جزیره همسایه جلوگیری می‌کنند، اما این ستم و اجحاف پایدار نمی‌ماند و با اراده مبارزان کوچک و بزرگ فرو می‌ریزد:

«لتشتعلُ عرائسُ الدُّفلی

قنادیلَ اَمَامَ بَیتِنَا
 ولیضحکِ السَّرَابِ فی

عیونِ کلِّ وردةٍ

تنامُ خارجَ السِّیاحِ» (هواری، ۱۹۹۸م: ۴۴).

یعنی؛ «تا شعله‌ور سازند مبارزان خردسال چراغ‌های روبه‌روی خانه ما را

و بخندد سراب در

چشمان هر گل سرخ

که خارج از حصار می‌خواهد».

او در جای دیگر از فاطمه سخن می‌گوید؛ کسی که نماد همه مادران دلسوز فلسطینی

است، از سختی‌ها نمی‌هراسد و با تمام امید چشم به آینده روشن فرزندانش دوخته است و در برابر کسانی که خیمه‌اش را آتش می‌زنند، پایداری می‌کند. در ادامه از باد سخن می‌گوید؛ بادی که نماد اشغالگران است که با قساوت تمام می‌وزد تا ترس و وحشت را در دل ساکنان ایجاد کند و نور امید و روشنایی را از دیدگان آنها برباید:

«هل تدرونَ لماذا

هریتُ فاطمةُ الحلوةُ

من تحت الدَّلفِ إلى المزاربِ!

كانتُ واللَّهِ تقولُ:

الصبرُ جميلُ

وسياتي الوقتُ الصَّالحُ جدًّا

لخياطةِ كلِّ شقوقِ الخيمةِ

مطرٌ يتسَلَّلُ تحت لحافِ الأولادِ

وفاطمةُ الحلوةُ

بالحبِّ تُغطيهمُ ليناموا

الريحُ تهزُّ فتيلَ القنديلِ

وقليلاً بعدَ قليلِ

تتظاهرُ بالنَّومِ تُعطرُ غفوتها

بشميمِ عرارٍ مخيمها الواقفِ

في وجهِ الحطَّابينِ» (هوارى، ۱۹۹۸: ۴۹).

یعنی؛ «آیا می‌دانید چرا

فاطمهٔ زیبا گریخت

از زیر چگهٔ آب به سوی ناودان!

به خدا قسم می‌گفت:

صبر زیباست

زمان آرامش حتماً خواهد آمد

تا تمام درزهای خیمه را بدوزد

باران، زیر لحاف فرزندان خارج می‌شود
و فاطمه زیبا
با عشق، آنان را می‌پوشاند تا بخوابند
باد، فتیله چراغ را تکان می‌دهد
و اندکی بعد
خود را به خواب می‌زند و چرتش را معطر می‌سازد
با بوی خوش خیمه به پا ایستاده‌اش
رودرروی هیزم‌کشان».

هواری برای زنده نگه داشتن امید در دل مردم، حاضر است جانش را فدا کند. او می‌گوید
اگرچه ماه‌ها و درختان نماد مبارزان - از آسمان قانا سقوط می‌کنند و بر خاک می‌افتند، اما به
جای آنها نسلی از درختان از میان آوارها به پا می‌خیزند و سر می‌کشند:

«بشروا الغیم أنى على موعده معه
و دمی جاهز لاشتعال جدید
أنا مترع بالمطر
أقدم نفسى أمام الشجر» (همان: ۵۱).

یعنی؛ «به ابر مژده دهید که با او وعده‌گاهی دارم
و خونم برای زبانه کشیدن دوباره آماده است.
من لبریز از بارانم.

خودم را در پیشگاه درخت پیشکش می‌کنم».

«یا الهی!

کم تساقط تحت شمسک

یا سما قانا من الأقمار

کم نهضت من الأنقاض

أجیال من الأشجار» (همان: ۷۳).

یعنی؛ «خدای من!

بسا که زیر خورشید تو فرو می‌ریزند.

ماه‌ها، ای آسمان قانا!
چه مایه به پا خیزند از میان ویرانی‌ها
نسل‌هایی از درختان».

۴- اعتراض به نابسامانی‌ها

یکی دیگر از بنمایه‌های مشترک پایداری است. عدالت، امری عمومی، فراتاریخی و انسانی است؛ یعنی مربوط به مذهب خاص، دین خاص یا دوره تاریخی خاصی نیست، بلکه همواره در میان همه ادیان و مکاتب مطرح بوده است. نسیم شمال در شعری که به مناسبت عید نوروز و سال نو سروده است که در اعتراض به شکاف طبقاتی و گسست میان فقیر و غنی که حاصل بی‌عدالتی و ستم‌پیشگی حاکمان است، چنین فریاد برآورده است:

«عید آمد و ما قبا نداریم	با کهنه قبا صفا نداریم
گردید لباس پاره‌پاره	در پیکر خود عبا نداریم
جز سنگ و کلوخ و آجر و خشت	ما بالش و متکا نداریم
آجیل و لباس و پول خوب است	اما چه کنم که ما نداریم
خوب است بساط ساز و آواز	افسوس که ما صدا نداریم»

(حسینی، ۱۳۶۵: ۳۴).

در ادامه وقتی می‌بیند مفسد و آسیب‌های اجتماعی از هر سو سر برآورده‌اند، طوری که زمانه دیگر قابل تحمل نیست و به جای آنکه امور اصلاح شوند، پیاپی وزیران عوض می‌شوند و بی‌ثباتی قوت بیشتری می‌گیرد، با ناله و درد گفته است:

«یاران! چه کنم که کس ندارم	بلبل شده‌ام قفس ندارم
خواهم بگریزم از زمانه	اصلاً ره پیش و پس ندارم
بازار وطن شده پر از درد	یک شحنه و یک عسس ندارم
هر روز شود عوض وزیری	در محکمه دادرس ندارم»

(همان: ۳۶).

بی‌کفایتی مسئولان وقت که وارث کشوری با مردان بزرگ و پیشینه تاریخی قدرتمند و روشنی هستند و با سیاست‌های غلط خود تیره‌روزی و غم و اندوه را برای مردم به بار آورده‌اند، با تأثیرپذیری از محتشم کاشانی در منقبت امام حسین^(ع) چنین به تصویر می‌کشد:

«باز این چه غلغله است که در کشور جم است
 (قحط‌الرجال) فقر و فنا هر دو با هم است
 اسباب تیره‌بختی ملت فراهم است
 باز این چه شورش است که در خلق عالم است
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است»
 (همان: ۱۵۹).

هواری مرگ و شهادت کودکان غزه را از هر عزتی بالاتر می‌داند و دشمنان آنها را به خروسانی مانند می‌کند که زیر درخت نخل نماد راستی و علو قامت، با یکدیگر درباره ریاست بر کشور مشاجره می‌کنند و می‌گویند هر کس پیروز شود، مالک تاج و تخت پادشاهی فلسطین می‌شود و اوضاع به هم‌ریخته را سامان می‌دهد. سپس از رعد و برق سخن می‌گوید که سلاح او را به کودک غزه‌ای می‌دهد تا با قطره‌ای از خون خویش تمام تاجداران دنیا را که عامل بی‌ثباتی هستند، کنار زند و کشوری از عزت و پاکی بنا نهد. این خون، نماد تمام ارزش‌های همبسته با آتش، گرما و زندگی است (ر.ک؛ شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳: ۱۳۵)، چراغ، یادآور تجلی اثرات آسمانی است و در عین حال، مؤمن را شاد می‌کند (ر.ک؛ همان، ج ۲: ۴۹۴). او نه تنها به نابسامانی غزه، بلکه به نابسامانی «گرانادا» و «قدس» هم اعتراض می‌کند. گویا از نگاه هواری منشاء درد و رنج این سه یکی است و هر سه از یک سوراخ گزیده شده‌اند:

«هذا الوجع المالح من أيّ خلیة
 من أيّ سراپ
 هذا الماء المر
 فی هذا الوقت المضمنی
 لربیعک یا غزة
 تتشاجر تحت النخلة أعراف الدبکة
 من یغلب»

يَأْخُذُ تَاجَ الْمَلِكَةِ
يَتَقَدَّمُ قَنْدِيلٌ غَزَاوِيٌّ
يَسْتَوْلِي الْآنَ عَلَى كُلِّ الْأَقْمَارِ» (هوارى، ۱۹۹۸ م: ۲۲).

یعنی؛ «این درد نمکین از کدامین سلول است؟
از کدامین سراب است؟
این آب تلخ
در این زمانه مریض؟
ای غزه به خاطر بهارت
خروسان تاجدار زیر درخت نخل مشاجره می کنند و می گویند:
کسی که پیروز شود
تاج شاهی را به دست آرد
چراغ غزه‌ای به پیش می آید
الان بر همه مشاجره کنندگان غلبه می کند».

وی نارضایتی خود را از اوضاع فلسطین اشغالی بیان داشته است و یاوری می خواهد که به او اندکی روغن دهد تا چراغ همت‌ها و اراده‌ها را روشن نگه دارد و انقلابی به پا کند، چراکه نمی خواهد بر بستر زبونی و خواری بمیرد:

«مظلم... مظلم كهف هذا المساء»

فَمَنْ لِي بِهِ قَلِيلٍ مِنَ الزَّيْتِ
أَكْسُو بِهِ غُرَىٰ هَذَا السَّرَاجِ!

أَنَا مَتَرَعٌ بِالْفِرَاقِ
أَهْشُ طَيُورَ الْغُبَارِ وَرَاءَ الزُّجَاجِ

فَيُطَلِّقُ صَيَّادُهَا النَّارَ نَحْوِي

أَمُوتُ.. أَمُوتُ

وَمَا أَصْعَبَ الْمَوْتَ

دُونَ احْتِجَاجٍ!» (همان: ۹۲).

یعنی؛ «تاریک است... تاریک، غار این غروب

چه کسی به من اندکی روغن می‌دهد
تا با آن عریانی این چراغ را بپوشانم!
من سرشار از گام‌های تیز و بلندم.
پرنندگان غبار را از پشت شیشه می‌رانم.
صیاد آنها به سویم آتش می‌گشاید.
می‌میرم... می‌میرم
و چقدر سخت است مرگ،
بی‌هیچ دلیلی!».

او تا آنجا پیش می‌رود که نابسامانی فلسطین و شکستن قفس در آن را مساوی می‌داند با پایان نابسامانی و شکستن قید و بندها در سایر مناطق. گویا ستم همه‌توان خود را در آنجا متمرکز کرده است و ستم موجود در فلسطین نماد ستم منطقه‌ای و یا حتی جهانی است:

«لو کان بإمكانی
أن أجمع كلَّ الأفاض
فی أرضِ بلادی
کی أرمیها من أعلى صخرة
فی قلبِ الوادی
لو کان بإمكانی
أن أستدعی كلَّ الدفءِ المتأهبِ
فی حطبِ الغاباتِ
کی أسکبه فی کوخِ عجوڑ
یرتجفُ علی الطرقاتِ
و کعصفورٍ یعجنُ بالغیمِ قصادةً
أفتادُ الشمسَ إلی
كلَّ الشُّرفاتِ» (هواری، ۱۹۹۸ م: ۱۰۰).

یعنی؛ «ای کاش می‌توانستم
گرد آورم همه‌قفس‌ها را
در سرزمین کشورم

تا آنها را از بلندترین صخره‌ها رها کنم
 به عمق درّه.
 ای کاش می‌توانستم
 تمام گرمای ممکن را گرد آورم
 در هیزم جنگل‌ها
 تا آن را در کلبه پیرمردی بریزم
 او در کناره راه‌ها می‌لرزد
 و قصایدش را مانند گنجشکی با ابر می‌سرشتد
 خورشید را هدایت می‌کنم به سوی تمام بالکن‌ها».

۵- دعوت به مبارزه

ادب پایداری، ادبی بی‌پروا و ستیزه‌جوست که به قیام، ایستادگی و ایثار دعوت می‌کند؛ گاه در صورت فریاد اعتراض و گاه در پس چهره نبرد مسلحانه. استبداد داخلی و سلب آزادی‌های فردی و اجتماعی از جمله زمینه‌های شکل‌گیری ادبیات پایداری است و بذر اولیّه آن را حق‌کشی، مظلوم‌ستیزی و «حوادث ناگواری چون جنگ و نابرابری‌های اقتصادی و نظام‌های سیاسی فاسد» پراکنده‌اند (ر.ک؛ مصطفوی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۵۶۹).

در شعر زیر، نسیم شمال از جوانان می‌خواهد که به یاری وطن و جنگ با دشمنان آن بشتابند، چراکه از هر سو او را محاصره و در بند کشیده‌اند:

«ای جوانان وطن نونهالان وطن می‌رود جان وطن
 موقع دادرسی است
 روز فریادرسی است
 دشمن از چهار طرف گرد ایران زده صف ای پسرهای خلف
 موقع دادرسی است
 روز فریادرسی است
 خیز ای تازه جوان شو سوی جنگ روان تا به کی این خفقان؟
 موقع دادرسی است
 روز فریادرسی است»

(حسینی، ۱۳۶۵: ۹۲-۹۳).

او وقتی می‌بیند دشمن با رخنه کردن به کشور به مانند لقمه‌ای شیرین بدان طمع بسته است (ر.ک؛ همان: ۱۶۴) و دین و ملیت آنها را در معرض تهدید قرار داده است، از جوانان می‌خواهد که از خواب غفلت برخیزند و به زندگی ذلت‌بار تن ندهند. سپس با برانگیختن غیرت دینی و همت ملی‌شان آنها را به نبرد با دشمن تشویق می‌کند، چراکه او وارد کشور شده است:

«ای جوانان وطن! امروز روز همت است
ای هواخواهان دین! امروز روز غیرت است
می‌رود ناموس، آخر این چه خواب غفلت است؟

دشمن بیگانه آمد بر سر بالین ما
ای دریغا! می‌رود هم مملکت، هم دین ما!

ای جوانان! همتی این موقع جنگ است، جنگ
زندگی با این مذلت بهر ما ننگ است، ننگ
عرصه بر ما اهل ایران بعد از این تنگ است، تنگ

زانکه کافر می‌دهد هم غل و هم تلقین ما
ای دریغا! می‌رود هم مملکت، هم دین ما»
(همان: ۱۵۱).

صالح هواری از غم و اندوه درونی خویش سخن گفته است و وسعت آن را برای سوزاندن تمام قلب‌هایی که در تپه‌های وطن او سکنی گزیده‌اند، کافی می‌داند و برای اینکه فریاد خود را به گوش همگان برساند، از مجموعه‌ای از نمادهای فلسطین کمک می‌گیرد: زیتون: نماد صلح (ر.ک؛ شوالیه و گربران، ۱۳۸۸، ج ۳: ۴۹۰)، انجیر بن: نماد فراوانی، برکت، جاودانگی، فهم برتر و باروری پس از مرگ (ر.ک؛ همان، ج ۱: ۲۵۷-۲۶۱)، پرتقال: نماد باروری و رویش (همان، ج ۲: ۱۸۴). در ادامه، او تمام فلسطین را همراه و یاور خویش دانسته است و همگامی کودکان حیفا و عشق هم‌وطنان را برای گسستن زنجیرها و راندن اشغالگران بسنده می‌داند، باز از نماد بهره می‌برد: سنگ: نماد مادر/ زمین، مبارزه و اسلحه (ر.ک؛ همان، ج ۳: ۶۳۳)، فلاخن: نماد نیروی ضعیفی که با قدرت غالب به مبارزه برخاسته است (ر.ک؛ همان، ج ۴: ۳۹۸)، زنجیر: نماد درد و رنج، انجیر: نماد هموطن و نیز پرتقال: نماد فرهنگ و تمدن فلسطینی:

«معی جبلٌ من زَبیبٍ وتینِ
 وبحرٍ من البرتقالِ
 معی غیمَةٌ من حنینِ
 وتکفی لإشعالِ غاباتِ کُلِّ القلوبِ الَّتِی
 استوطنتُ فی تلالی
 معی حجرٌ عاشقٌ من رمالِ «رفح»
 وکوکبَةٌ من مقالیعِ «دیر البلح»
 معی کُلُّ أطفالِ حیفا الغوالی
 معی حُبکم... وهو کافٍ
 لرفعِ الجنازیرِ عنّی
 وقهرِ احتلالی» (هواری، ۱۹۹۸م: ۱۰-۱۱).

یعنی؛ «همراهم کوهی از مویز و انجیر است
 و دریایی از پرتقال
 همراهم ابری از غم و اندوه است
 که برای سوزاندن جنگل تمام قلب‌هایی که
 در تپه‌هایم سکنی گزیده‌اند، کافی است
 همراهم سنگ عاشقی از تپه‌های «رفح» است
 و ستاره‌ای از فلاخن‌های «دیر بلح»
 همراهم تمام کودکان سختکوش و پرخروش حیفاست
 همراهم عشق شماست... و این کافی است
 برای گسستن زنجیرها از من
 و غلبه بر اشغالگران».

هواری پایداری «قانا» در برابر هجوم و وحشی‌گری‌های صهیونیست‌ها را برشی از یک مبارزه طولانی می‌داند که به انقلاب مهمّ و سرنوشت‌سازی منتهی می‌شود که آینده روشن و آزادی سراسر فلسطین ثمره آن است. او برای بیان این وعده و تشویق مبارزان سرزمین‌های اشغالی از نمادهایی بهره می‌برد که هر یک به گونه‌ای به امید و شوق دلالت می‌کنند، از کبوتر (نماد زندگی و عشق باقی)، باران (نماد حیات و حاصلخیزی) و رنگ سبز (نماد صلح و آرامش):

«فشدتْ جذعها بالأرضِ وانتفضتْ
تغازلُ طائرَ الأمطارِ
فوقَ سریرِ دمعته‌ها وتغرلُهُ
يقولُ مترجمُ الأحرانِ:
ما قد صارَ، صارَ وما انحنتْ قانا
وها هي تستظلُّ بموتها العاری
تقاتلُهُ... وتقتلُهُ
وها هي تستفيقُ مِنَ الرِّمادِ
حمامةٌ خضراءُ تكتبُ

فی الهواءِ الطلقِ ملحمةَ الندی» (همان: ۳۹-۴۰).

یعنی؛ «ریشه‌اش را در زمین محکم کرد و با پافشاری کوشید
با پرندۀ باران معاشقه کرد
روی تخت اشکش و برایش غزل سرود
زبان غم‌ها گوید:
تمام آنچه رخ داد قانا تسلیم نشد.
آری، او به سایه مرگ محتوم خود پناه می‌برد
با او می‌جنگد... و مرگ را می‌کشد
آری، دوباره از خاکستر سر می‌کشد
کیوتری سبز می‌نویسد
در هوای آزاد حماسه شبنم را».

او به پایداری خودش و به مبارزه دائم فلسطینیان در برابر مهاجمان امیدوار و به جاودانگی
فلسطین که با نماد بادام بیان شده است، معتقد است و می‌گوید فلسطین از زیر سلطه اشغال
سر خواهد کشید و سربلند و راست قامت خواهد ایستاد:

«وسأبقى واقفةً تحت الغارةِ
أكتبُ اسمَ فلسطینِ
وأزرعُ عودَ اللوزِ الأخضرِ
فوقَ قبورِ الشهداءِ

وسأصنعُ مِنْ حُزْنِي الأَبْيَضُ

لفلسطينَ منارةً» (همان: ۵۰).

یعنی؛ «در برابر هجوم پایدار خواهیم ایستاد

نام فلسطین را می‌نویسم

و نهال بادام سبز را می‌کارم

روی قبر شهیدان

و از اندوه سفیدم خواهیم ساخت

برای فلسطین مناره‌ای».

۶- یاد مبارزان و آزادی خواهان

روحیه آزادی و آزادی خواهی یکی از مفاهیمی است که هر انسانی برای آن احترام قائل است و تا اوج فداکاری از حریم آن پاسداری می‌کند و هرگاه قدرتی در پی آن باشد که این موهبت الهی را از او بازستاند، در برابر او ایستادگی نموده، آن را به قیمت جان پاس خواهد داشت. یکی از شاخص‌ترین مضامین شعر پایداری که به طور بارزی حس وطن‌دوستی دو شاعر را نمایان ساخته، ستایش آزادی خواهان و کسانی است که در راه آزادی دست به مبارزه زده‌اند. نسیم شمال در شعر خویش به پایداری، رادمردی و دینداری مردم تبریز اشاره نموده، خدا را یار و یاور آنان دانسته است:

«ملت تبریز خدا یارتان

دست خدایی کمک کارتان

نام شما در همه بحر و بر گشت به مردی و هنر مشتهر

درج نمودند به الواح زر در همه جا نقشه و آثارتان

ملت تبریز خدا یارتان

ریشه ظلم ز شما کنده شد نام شما باقی و پاینده شد

دین محمد ز شما زنده شد احمد مختار نگهدارتان

ملت تبریز خدا یارتان»

(حسینی، ۱۳۶۵: ۱۷۷).

در جای دیگر، او از پایمردی مردم اصفهان و همت بلندشان در مبارزه یاد کرده است و آنها را الگویی برای شهرهای دیگر شمرده است و یا از جوانانی سخن گفته که در کف صیّاد (نماد ظالم) گرفتار شدند و جان خویش را از دست دادند:

«اصفهان! گشته‌ای مأوای شیران، آفرین!
 کرده‌ای بنیاد استبداد ویران، آفرین!
 داده‌ای سرمشق بر شیراز و کرمان، آفرین!
 آمده در زیر حُکمت، یزد و کاشان، آفرین!
 آفرین بر همت اهل صفاهان، آفرین!»
 (همان: ۱۷۹).

«تا چند نمایی ز جوانان وطن یاد چون چند فتادند همه در کف صیّاد
 خاکسترشان رفت در این مرحله بر باد در مدرسه می‌گفت به شاگرد خود استاد:
 آنها که تو دیدی همه رفتند آ ملّا
 با چوب و چماق و قمه رفتند آ ملّا»
 (همان: ۱۸۹).

صالح هواری با سلام به زیتون به عنوان نماد صلح، اصالت و بقا، از زنان مقاوم و حماسه‌آفرینان دلیری نام می‌برد که دوشادوش مردان در مقابل استبداد و اشغالگری پایداری نموده‌اند، از «آم‌انس» که به نگهبانان آب می‌رساند و از «خدیجه»- رمز همه مادران فلسطینی - که خانه‌اش را به پناهگاهی برای جنگجویان جوان تبدیل کرده است. بر تمام مبارزان از کوچک و بزرگ درود می‌فرستد و از آنان با واژه «طیور البلاد و الأیادی» یاد می‌کند. او از صهیونیست‌ها با واژه «خوک» نام می‌برد و خوک در جهان نماد پلیدی، پرخوری، جلوه‌فروشی و خودپرستی است که با ورود خود به فلسطین زنجیر ستم را بر دست و پای ساکنان اصلی آن افکنده است، اما مقاومت آنان سرانجام این زنجیرها را از هم خواهد گسست:

«سلامّ لزیتونة نازفةً
 فوق «تلّ الندی»
 أسلمتُ روحها واقفةً
 سلامّ لكلّ النساء اللواتی

خرَجْنَ يَزْعُرْدُنَ لِلشَّهْدَاءِ
 «تِلَّ الفرس»
 سلام «لَامَ أَنَسُ»
 تحتَ قصفِ العدى تنشلُ الماءُ
 بالدَّلْوِ... تسقى الحرسُ
 سلام لعين «خديجة» فى «عين عيشة»
 تُعَمِّرُ مِن سَهْرِ المقلتينِ عريشةً
 لتحمى طيورَ بلادى
 سلام لِكُلِّ الأيادى
 سلام لكلِّ العيونِ التى
 أنشبتْ نارها مخرزاً
 فى عيونِ الأعادى
 سلام «لعائشة الشركسية»
 بوجهِ الجنازيرِ
 بين الخنازيرِ
 ترفعُ عكازها بندقيَّةً
 قريباً... قريباً (هوارى، ۱۹۹۸م: ۸-۹).

يعنى؛ «سلام بر زيتون تكيده
 بر بلندای «تلّ التدى»
 ايستاده روحش را تسليم كرد
 سلام بر تمام زنانى كه
 به پا خواستند و براى شهيدان فرياد شادى سردادند
 در «تلّ الفرس»
 سلام بر «أمّ أنس» كه
 زير بمباران دشمنان آب بيرون مى كشد
 با سطل... نگهبانان را سيراب مى كند

سلام بر چشم «خدیجه» در «عین عیشه»
 که خانه‌اش را از شب‌بیداری چشمان آباد می‌کند
 تا پرندگان سرزمینم را حمایت کند.
 سلام بر تمام دستان
 سلام بر تمام چشمانی که
 آتششان را چون درفش
 در چشمان دشمنان فرو می‌کنند.
 سلام بر «عایشه شرکسی»
 چهره به چهره با زنجیرها
 در میان خوک‌ها
 عصای تفنگینش را بالا می‌برد
 نزدیک است... نزدیک».

چون منشاء رنج فلسطین غرب است، هواری به حاکمانی متوسل می‌شود که در تاریخ، غرب را به زانو درآورده‌اند؛ از جمله «ابوعبدالله الصّغیر» آخرین حاکم گرانا‌دا که نماد قدرت مسلمانان در دوره اندلس است و از او می‌خواهد شمشیرش را به وی دهد تا امور را سامان دهد:

«یابن الخطّاب!
 لقد جَفَّ النَّبْعُ مِنَ النَّبْعِ
 خرابٌ یقرع أبوابَ عواصمنا
 القدسُ تنام علی الدّمع
 أعرنا سیفک یوماً
 لنعید بترتیب الوضّع
 ذاک أبو عبدالله صغیراً عاد
 وهل کان کبیراً فینا؟!» (همان: ۲۲).
 یعنی؛ «ای زاده خطاب!
 آب از سرچشمه خشکید.
 ویرانی، دروازه پایتختمان را می‌کوبد.
 قدس بر بستر گریه می‌خوابد.
 فقط یک روز شمشیرت را امانتمان ده

تا اوضاع را سامان دهیم.
 ابو عبدالله صغیر است که برگشته
 آیا بزرگی در میان ما هست؟!».

حتی وعده می‌دهد که کودکان غزه با قطرات خونشان تمام پادشاهان را سرنگون می‌کنند و کشور خویش را عزت و شرف می‌بخشند و مردان و زنان پیر و جوان همگی جانفشانی می‌کنند تا تفکر و اراده مقاومت را شعله‌ور نگاه دارند:

«بندلع البرقُ ويحني قامته
 ليقدم للولد الغزأویّ سلاحه
 وبجرة قلم من دمه
 يلغى كلَّ التيجان
 ليبنى مملكة الماء
 على تاج العزة» (همان: ۳۱).

یعنی؛ «برق زبانه می‌کشد و قامتش را خم می‌کند
 تا به کودک غزه‌ای سلاح دهد
 و با حرکت قلم‌وار خونش
 تمام شاهان را نابود می‌کند
 تا سرزمین آب را بنا نهد
 بر بلندای افسر بزرگی و شهریاری».

«شیخ هناک علی حجارة بيته

التحمت يدها بقبضة المفتاح

و طفل راح يجمع السفاح

ليصير قبلة على السفاح

هناك أم عبدالله

تنصب في العراء منارة التفاح

و قبل الفجر تقطفها
و تجمعها بسلة حزنها القانی
لتنثرها علی الشهداء
و عبدالله ینزف ثم ینزف
کی یضیء الزيت فی المصباح» (همان: ۶۸).

یعنی؛ «پیری، اینجا روی سنگ خانه‌اش نشسته است.
دستانش به دستگیره کلید بند است
و کودکی سنگ جمع می‌کند
تا بمبی از سنگ گردد
اینجا ام عبدالله است
می‌کارد گلدسته‌های سیب را
و می‌چیند آن را پیش از سپیده‌دم
و در سبد اندوه خونینش جمع می‌کند
تا بر شهیدان نثارش کند
و از عبدالله پیوسته خون می‌رود
تا روشنی بخشد پرتو چراغ را».

۷- دعوت به اتحاد و یکپارچگی

یکی دیگر از مضامین پایداری، دعوت به اتحاد است؛ زیرا اتحاد یک ملت علیه یک ظالم، سبب سست شدن قدرت و سرنگونی او می‌شود. نسیم شمال در دعوت مسلمانان به اتحاد و پرهیز از تفرقه، از اصولی چون کتاب، قبله، دین و نیز از عالمان دین کمک گرفته است و با هشدار به پرهیز از دشمنی، چاره همبستگی را در بردباری می‌بیند:

«میانه دو برادر نفاق و کینه ز چیست؟ حدیث بصره و بغداد در مدینه ز چیست؟
برای مذهب خود می‌کنیم جانبازی شویم شهره آفاق در سرافرازی
خدا گواست تمامی دروغ می‌گویند
به حق قسم سخن بی‌فروغ می‌گویند
کتاب و قبله و دین خدا یکی است، یکی برادران وطن و دین ما یکی است، یکی

مقلّد علمایم جملگی واللّه رساله در بغل ماست روز و شب تالله
 خدا گواست تمامی دروغ می گویند
 به حق قسم سخن بی فروغ می گویند»
 (حسینی، ۱۳۶۵: ۱۱).

«از خصومت اشخاص و ز نفاق دیرینه می شود به هر هفته، پای مال، کابینه
 می زند از این تغییر، خلق بر سر و سینه الحذر از این بحران الأمان از این کینه
 چاره بهر این ملت، غیر بردباری نیست
 در جبین این کشتی، نور رستگاری نیست»
 (همان: ۵۶).

هواری با ذکر امور ملی و وطنی، مردمان سرزمین خود را به وفاداری به اصالت خویش و رعایت استمرار آن در دل زمان و پایبندی به قدرت و توان داخلی و یکپارچگی جماعت فراخوانده است:

«أنا دورة الزمن الذي لا ينتهي
 سأخيطُ من وِجَع الرمال سفینتی
 وإلى الوصول أظللُ أستبقُ الوصولُ
 لقطاری الشّعبی طعمُ الرّیح
 فی باب الجبالُ
 ولخبری الوطنی أجنحةٌ تقولُ:
 مَنْ یبتعدُ عن نبعه القوميّ
 تلفظهُ الحقولُ» (هواری، ۱۹۹۸ م: ۶۸).

یعنی؛ «من چرخش روزگرم، که تمام نمی شود.
 کشتی ام را از درد شنزار خواهم دوخت
 و تا رسیدن پیوسته از رسیدن پیشی خواهم گرفت.
 قطار مردمی ام طعم باد دارد
 در ورودی کوهها

و نان وطنم بالهایی دارد که می‌گویند:
کسی که از ریشه قومی خود فاصله گیرد،
کشتزاران او را بیرون افکنند».

او خود و انقلابیون را نه‌ری می‌داند که می‌توانند با هم متحد و یکرنگ باشند و جز سخن
حق نگویند:

«أيتها النهر الصديق!
نحن التقينا قبل أن تلد الشواطئ
أصلُ ابتداء الرَّمْل نحن
ونحن هذا الرَّمْل منتهياً وبادئ
أقبلُ إلى الآن واسكن ضفتي
أنا أكثر العشاق تغريداً
ولكنني أحبك أن تغرد في يدي
أنا بانتظارك عند صومعة الندى
فمتى ستأتيني
تعال ... ولا تجيء ... واكذب علي» (همان: ۱۷).
یعنی؛ «ای نهر راستگوا
ما پیش از زاده شدن ساحل‌ها به هم رسیدیم،
در ابتدای ریگستان
ما آغاز و پایان این ریگستانیم
اکنون پیش من آی و در کنارهام مسکن‌گزین
من عاشق‌ترین آوازخوانم
با وجود این، دوست دارم در دستان آواز بخوانی
در عبادتگاه ندی منتظرم
چه وقت می‌آیی؟
بیا... و نیا... دروغگویم بدان».

نتیجه گیری

نسیم شمال و صالح هواری از شاعران واقع‌گرا، متعهد به هویت و اصالت تاریخی مردم و سرزمین خود هستند و حفظ ارزش و کرامت انسانی و رعایت حقوق سیاسی و اجتماعی افراد، دغدغه اصلی آنهاست، طوری که اشعارشان به مانند سرودهای ملی، سرشار از شور، شوق، عزت، غرور و سربلندی است. نبود آزادی، خفه کردن فریادها و اعتراض‌ها در گلو، امید به آینده روشن، دعوت به مبارزه و یاد آزادی‌خواهان و فراخوانی به اتحاد و یکپارچگی از بنمایه‌های مشترک هر دو است، با این تفاوت که نسیم شمال اغلب از سیاست‌های داخلی حاکمان و اوضاع آشفته کشور خود گله‌مند و یا حتی معترض است، ولی هواری از دست اشغالگران غیروطنی به ستوه آمده است. اولی بیشتر ملی و درون‌وطنی می‌اندیشد و دومی ملی و فراملی. اگرچه اسلوب شعری نسیم، سنتی و اسلوب هواری، آزاد است، ولی حلقه اتصال و پیوند این دو به یکدیگر نوع تفکر آنهاست که همان اندیشه پایداری و عناصر مربوط به آن است. بیان این اندیشه در شعر نسیم اغلب به صورت صریح و روشن است و نماد در آن اندک است، اما هواری به علت قساوت صهیونیست‌ها و خشونت‌های رفتاری آنها اغلب در قالب نماد بیان شده است.

منابع و مأخذ

- ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی. (۱۴۰۴ق.). *تحف العقول عن آل الرسول* (ص). قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین.
- ابوحاّقه، احمد. (۱۹۷۹م.). *الالتزام فی الشعر العربی*. چاپ اول. بیروت: دارالعلم للملایین.
- اسماعیل، عزالدین. (۱۹۶۳م.). *التفسیر النفسی للأدب*. قاهره: دارالمعارف.
- ایناس، محمد عبدالعزیز. (۱۴۳۲ق.). «التأثیرات الغربیة والسّرقیة فی أدب الأطفال عند نسیم شمال (گلزار ادبی نمودجاً)». *أضواء نقدیة*. دوره ۱. شماره ۱. صص ۸۹-۱۰۸.
- باوان پوری، مسعود. (۱۳۹۱). *بررسی جلوه‌های ادبیات پایداری در شعر صالح محمود هواری*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه کردستان.
- بسیسو، معین. (۱۹۸۸م.). *الأعمال الشعریة الكاملة*. بیروت: دارالعودة.
- حرّ عاملی، محمدین حسن. (بی‌تا). *امل الأمل*. بغداد: انتشارات مکتبه اندلس.
- حسینی، سید اشرف‌الدین (نسیم شمال). (۱۳۶۵). *باغ بهشت*. تهران: مطبوعاتی حسینی.

- حسینی کازرونی، سید احمد. (۱۳۸۹). «سبک و سیاق شعر مشروطه». *فصلنامه تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بوشهر*. دوره دوم. شماره یک. صص ۱۱۵-۱۳۶.
- داد، سیما. (۱۳۷۵). *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. تهران: مروارید.
- روزبه، محمدرضا. (۱۳۸۱). *ادبیات معاصر ایران (شعر)*. تهران: روزگار.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۵). *آشنایی با نقد ادبی*. تهران: امیرکبیر.
- سنگری، محمدرضا. (۱۳۷۷). «ادبیات پایداری (مقاومت)». *نامه پژوهش (ویژه دفاع مقدس)*. چاپ اول. سال سوم. شماره ۹. تهران: مرکز پژوهش‌های بنیادی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت*. چاپ اول. تهران: سخن.
- شمس لنگرودی، محمد. (۱۳۷۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*. تهران: مرکز.
- شوالیه، زان و دیگران. (۱۳۸۸). *فرهنگ نمادها و اساطیر*. ترجمه سودابه فضایی. چاپ سوم. تهران: انتشارات جیحون.
- شیخ‌لووند، فاطمه. (۱۳۸۴). *بررسی شعر سید اشرف‌الدین حسینی، شاعر مردم*. یادنامه اشرف‌الدین حسینی. به اهتمام علی اصغر محمدخانی. تهران: سخن. صص ۳۵۴-۳۶۱.
- صادق‌زاده، محمود و طاهره تقوی شوازی. (۱۳۹۱). «بررسی تصویر دشمنان ملت در اشعار کودکان نسیم شمال». *مجله مطالعات ادبیات کودک*. سال سوم. شماره دوم. صص ۴۱-۵۸.
- صحرايي، قاسم و علی نظری. (۱۳۸۶). «بازتاب مشروطیت در اشعار نسیم شمال و احمد شوقی». *مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی*. شماره ۸. صص ۱۲۳-۱۴۳.
- ضیف، شوقی. (۱۳۸۸). *البحث الأدبی: مناهجه و مصادره*. تحقیق بتول مشکین‌فام. تهران: سمت.
- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی: تاریخ و تحول، اثرپذیری و اثرگذاری فرهنگ و ادب اسلامی*. ترجمه سید مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). *بحار الأنوار*. بیروت: مؤسسه الوفاء.
- مصطفوی‌نیا، سید محمود رضی و دیگران. (۱۳۹۰). «مقاومت در شعر توفیق امین زیاد». *نشریه ادبیات پایداری کرمان*. سال دوم. شماره سوم و چهارم. صص ۵۶۵-۵۸۸.
- مکی، احمد طاهر. (۱۹۸۷م). *الأدب المقارن أصوله و تطوره و مناهجه*. چاپ اول. قاهره: دارالمعارف.
- میرصادقی، جمال و میمنت میرصادقی. (۱۳۷۷). *واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی*. تهران: کتاب مهنار.
- میرقادری، سید فضل‌الله و حسین کیانی. (۱۳۹۰). «کرامت نفس در آینه شعر شهید علی فوده، شاعر پایداری فلسطین». *نشریه ادبیات پایداری*. سال دوم، شماره چهارم. صص ۶۱۱-۶۴۳.
- ناظرزاده کرمانی، فرهاد. (۱۳۶۷). *نمادگرایی در ادبیات نمایی*. چاپ اول. تهران: انتشارات برگ.

ندا، طه. (۱۹۷۳ م.). *الأدب المقارن*. چاپ اول. بیروت: دارالنهضة العربيّة.
النقاش، رجاء. (۱۹۷۲ م.). *محمود درويش، شاعر الأرض المحتلة*. بیروت: المؤسسة العربيّة للدراسات
والنشر.

هواری، صالح محمود. (۱۹۹۸ م.). *ديوان مرايا الياسمين*. دمشق: منشورات اتحاد الكتاب العرب.
وارسته‌فر، افسانه، دلشاد عامری و افسر افشاری نادری. (۱۳۸۹). «تصویر جامعه در اشعار سید
اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)». *پژوهشنامه فرهنگ و ادب*. دوره ۶. شماره ۱. صص
۳۹۴-۳۷۲.

یاحقّی، محمدجعفر. (۱۳۸۲). *جویبار لحظه‌ها*. چاپ پنجم. تهران: جامی.

